

مارسل پروست
Marcel Proust (1871-1922)



نویسنده فرانسوی و رمان «در جست‌وجوی زمان از دست‌رفته» او

برداشت از: ادبیات اروپا تألیف آنتونی تورلی A. Thorlby و کتاب شاهکاری ادبیات جهان
تألیف فرانک مگیل F. Magill و دائره‌المعارف ریدرز تألیف ویلیام روزنت
William Rose Benet

ترجمه: همایون نورا حمر

مارسل پروست به خاطر نگارش رمان بلند «در جست‌وجو زمان از دست‌رفته» یکی از مشهورترین نویسندگان فرانسوی به شمار آمده است.

این رمان که هفت کتاب را دربرمی‌گیرد، به خاطر کاوش در مسائل روان‌شناختی و مهارت در تجزیه و تحلیل و به تصویر کشیدن شخصیتها و درون‌گرایی آنان و سبک پیچیده، حساس و محقق خود شهرت به‌سزایی دارد.

پروست سخت تحت تأثیر هانری برگسون، فیلسوف فرانسوی که فرضیه‌هایش درباره زمان، درخور توجه است، قرار گرفت. او همچنین آنتول فرانس، موتسیکو و جان راسکین، فیلسوف، منتقد هنری و مصلح انگلیسی را نیز می‌ستود.

پروست جامعه پاریسی را که از آن در آثار خود حرف می‌زند، به تصویر می‌کشد. رمان «در جست‌وجو زمان از دست‌رفته» شکل سنتی ندارد، اما با طرحی هماهنگ و بدون طرحی ویژه پس‌نگرانه، تجربیات خود را برملا می‌کند. وی تجربه‌هایش را به خاطر تأثیر ریشه‌ای یا تماثلیک (درون‌مایه) نگاه می‌دارد و بعد رهایشان می‌کند و فقط یک‌بار، ایام بازخر داده و تغییر یافته‌اش را به زبان می‌آورد. او در این نمونه، تجربه‌ای از یک رشته ارتباطات را به‌وسیله تخیل و مشاهده مردم و مکانها، از دوران کودکی تا میان‌سالگی، ارائه می‌دهد.

رمان پروست به خاطر ساختاری کاملاً وابسته به حالات و احساسات، اثری مربوط به گذشته و مرتبط با زمانی از دست‌رفته می‌شود. در نظر او زمان می‌گذرد و بار دیگر بازمی‌گردد.

پروست معتقد است که واقعیات تجربه بشری، به‌خاطر آوردن و دوباره‌سازی صحنه‌های در یاد آمده نیست بلکه در تسخیر احساسات جسمانی است.

پروست از مدت‌ها پیش از مرگ، برای مردم فرانسه افسانه شده بود. شیری که به انزوا گراییده بود و در همه زندگی خود از بیماری آسم و ناراحتی قلبی رنج می‌برد اما در نوشتن یک رمان بزرگ همه نیروی خود را به‌کار گرفته بود که این او را زنده نگاه می‌داشت.

او به گفته خود، نمی‌داند چرا یک فنجان چای با تکه‌ای از کیک، احساسات شادمانی در او پدید می‌آورد و وی را به احساساتی ناخودآگاه می‌کشاند. اما در حقیقت این فنجان

مقاله

۴۵



پروست وقتی به ونیز می رود، در آنجا به جان راسکین برمی خورد و آنجیل او را ترجمه می کند و تحت تأثیر او قرار می گیرد. اما نمی توان منکر شد که رمان نویسانی چون جورج الیوت و ویرجینیا وولفها نیز بر سواد تأثیر نهاده اند. پروست همانند جیمز جویس نیز این حقیقت و وقتی اقتضای ضرورت پیش آید نویسنده بخواهد با زری ذهن کار گیرد، تفکر را راه کار گیرد، استفاده از متافور (استعاره) نماید و صورت ذهنی کاری اساسی است. از این رو پروست و جویس به خود زری در چوکه نمادگرایان قرار دادند و در آثارشان نیز هدفهای طبیعت گرایی با نمادگرایی پیوند می خورد.

چنانچه پروست در او به وجود می آورد بلکه حالتی است که در او و در جست و جوی خود او جای گرفته است. پروست در رمانها و داستانها و در مارسل پروست در زمان از دست رفته از اخلاق نیز سخن به میان می آورد. اما ارزشهای والای یک جامعه را فریبی بیش نمی داند. او ما را با اصولی کلی تر آشنا می کند. مارسل می خواهد کتاب «در جست و جوی زمان از دست رفته» را یک رمان معرفی کند، اما در حقیقت، یک اتوبیوگرافی از حوادث برونی را به دست می دهد. پروست وقتی به ونیز می رود، در آنجا به جان راسکین برمی خورد و آنجیل او را ترجمه می کند و تحت تأثیر او قرار می گیرد. اما نمی توان منکر شد که رمان نویسانی چون جورج الیوت و ویرجینیا وولفها نیز بر او تأثیر نهاده اند. پروست همانند جیمز جویس به این حقیقت واقف می شود که وقتی ضرورت پیش آید و نویسنده بخواهد بازی ذهن و جریان تفکر را در کار گیرد، استفاده از متافور (استعاره) نماید و صورت ذهنی کاری اساسی است. از این رو پروست و جویس، خود را در جرگه نمادگرایان قرار دادند و در آثارشان نیز هدفهای طبیعت گرایی با نمادگرایی پیوند می خوردند. مارسل پروست سبکی روان و سلیس اما متنوع و گفتمنشودهایش به طور احسانی شیوههایی مختلف دارد. حرفهای آفایه دار بسیاری از شخصیتهاش و جملات پیچیده، استعاره ای و افراط گرانه اش بر افکار غامض او در شرح آثارش تأثیر گذار است ولی با این همه، نوشته هایش در کل یک تواخت نیست. اما می توان از او به خاطر نظریات خسته کننده و غم آورش درباره شخصیت آدمی انتقاد کرد. مارسل پروست چون از بیماری آسم و قلب رنج می برد، ده سال اخیر زندگی خود را در یک اتاق خواب بی هوا و دم گرفته به سر آورده. او در همین اتاق می نوشت، مطالعه می کرد و از دوستانش پذیرایی می کرد و کمتر، از این اتاق بیرون می رفت، آن هم در شب. کار سخت ادبی او، طبق گزارشی که شده حتی به هنگام مرگ بر او حکومت می کردند. داستانگرایی در همه آثارش در داستانها و در مارسل پروست گویانده داستانها در همه عمر خود مشکل می نمود که بتواند شیوه بخواهد او پس از آنکه چراغ را خاموش می کرده آرام در تاریکی می لمید و به کتابی که خوانده بود و به حادثه ای در تاریخ و خاطره ای در گذشته می اندیشید. گاه به مکانهایی مانند خانه عمه بزرگش در کومبرای Combray در بعلبک Balbec و در یک روز تعطیل و نیز به مادر بزرگش در شهری نظامی که دو پسرش ژوزف دو سن - لوپ Loup R-de Saint و در ونیز خدمت می کرد و به ملاقات مادرش آمده بود، فکر می کرد. مارسل، پیوسته شبی را که در دوران کودکی در کولبری

گذرانیده بود در یاد می آورد. گذرانیده بود، در یاد می آورد. یکی از دوستان خانوادگی که به میهمانی شام آمده بود، هازسل را زود به رخت خواب فرستاد و او ساعتها عصی و غمگین هراز کشیده بود تا اینکه عاقبت شنید که آقای سوان از خانه بیرون رفته است. سپس مادرش برای دلداری او به طبقه بالا آمده بود. مارسل پروست در کولبری را در یاد داشت. بعد پدر و مادرش او را بردند تا مدتی از تابستان را در هر تابستان با جد و جدانش و عمه هایش بگذرانند. او سالها بعد، وقتی با مادرش جای می خورد، مزه یک کیک شیرین کوچک، ناگهان خاطرات ایام گذشته را در کولبری به یادش آورد. دو جاده را به خاطر آورد: یکی راه سوان در کنار پارک آقای سوان - آن مزه فروتنی و واسطه معاملات بازرگانی که در آن یاسها و خنجرها شکوفه داده بودند، و دیگری راه گرمانت Guermantes که در امتداد زوه پیش می رفت و از کنار قصر بیلاقی دوک و دوشس گرمانت خانواده بزرگ کولبری می گذشت. مارسل به یاد مردمی افتاد که آنان را در پیاده روها می دید و آشنایانی چون دکتر و کشیش هم در میانشان بودند. آقای ون تویل Vanteuil آهنگساز پیری بود که به خاطر دوستی و رفاقتش با یک زن بد سابقه، دل شکسته و سرافکننده مرده بود. همسایگان و دوستان جد و جدانش نیز در این میان دیده می شدند. اما بالاتر از هر چیز داستان آقای سوان را که گفت و شنودهای خانواده و شایعات رایج را در دهکده شنیده بود، در یاد می آورد. آقای سوان، یهودی فروتنی به شمار می آمد که جامعه غنی و مد روز او را پذیرفته بودند. با این همه، همسرش را قبول نداشتند چرا که در گذشته با نام اودت دو کرسی Odette de Cracy زنی هرزه، جلف و زینا همانند نقاشی بولیجلی Bollicelli معشوقه اش، بسود و این اودت بود که ابتدا سوان را به افراد پست و مبتذل خانواده و دورین Vedorin معرفی کرد که وانمود می کردند از دنیای مبادی آداب گرمانت نفرت دارند. در شبی که مادام دورین Vedorin جاه طلب میهمانی داده بود، سوان موومانی از سونات، موسیقی ون تویل Vinteuil را می شنود، از آن لذت می برد و نویدانه دل به این زن می بندد. عشق سوان عشق عازی از شادمانی بود و عذابی از خسادت و چون به پستی و حقیر بودن خانواده و دورینها آگاهی داشت، تصمیم گرفت محبوب جفاکارش را به فراموشی بپردازد. از این رو او به میهمانی سن اور Sainte-Euvert رفت و در آنجا با دیگر موسیقی ون تویل را شنید و تحت تأثیر آن تصمیم گرفت به هر قیمتی با اودت عروسی کند. پس از عروستی سوان بیشتر و بیشتر به جرگه بورژوازی و دورینها گرایش پیدا کرد. و وقتی رفت تا دوستان قدیمی خود را در کمبری و در فربورگ سن - ژرمن Faubourg



saint - Germain ملاقات کند، حس تنهایی آزارش داد و بسیاری از دوستانش او را غم‌انگیز یافتند.

مارسل در راه، گاه مادام سوان و دخترش ژیلبر Gilbert را در پارک کمبری می‌بیند. بعد در پاریس، دختر کوچکی را ملاقات می‌کند و هم‌بازی او می‌شود.

این دوستی وقتی که بزرگ‌تر می‌شوند، به عشقی معصومانه می‌انجامد و با هوسبسی کودکانه و مانند شاگردان مدرسه به مادام سوان دل می‌بندد. مادام به خانه او و همین‌طور ژیلبر می‌رود. پس از مدتی، عادات کودکانه و طبیعت حساس ولی بی‌شمر او با رفتار ژیلبر سر سازگاری پیدا می‌کند اما غرور صدمه‌دیده‌اش موجب می‌شود تا سالها از دیدن ژیلبر اجازت و رزق در خانه او نماند.

خانواده مارسل با او چون جوانی علیل و ناتوان رفتار می‌کردند. از این رو با مادر بزرگش به بعلبک و پناهگاهی در کنار دریا می‌رود. در آنجا ماریسل آلبرتین Albertine را ملاقات می‌کند و آلبرتین بی‌درنگ به او گرایش می‌دهد.

مارسل با مادام دو ویل پاری سیس MMO de villeparisis و خانواده گرمانت هم‌رو به‌رو می‌شود. مادام دو ویل پاریسیس، مارسل را به برادرزاده‌اش، روبر دو سن - لوپ Robert de Saint - Loup و بارون دو شارلو Baron de charlus معرفی می‌کند. مارسل با آنان دوست صمیمی می‌شود.

وقتی مارسل، سن - لوپ را در یک پادگان نظامی نزدیک ملاقات می‌کند، با معشوقه و دوستش به نام راشل Rachel که هنرپیشه‌ای یهودی است، روبه‌رو می‌شود. بارون دو شارلو از مارسل خوشش می‌آید، با این حال او را نمی‌پذیرد تا آنکه فاسد و تباه می‌شود.

مارسل با آشنایی با مادام دو ویل پاریسیس و سن - لوپ دنیای جلوه‌گرانه گرمانت را در بازگشت به پاریس لمس کرده است. یک‌روز که مارسل شبانه با مادر بزرگش قدم می‌زند، پسرزن از درد، رنجور می‌شود و بیماری و مرگ او نخستین بار مارسل را به این فکر وامی‌دارد که دنیا یوچ و خالی است و دوستان ثروتمند و شیک‌پوشش، آدمیانی تهی‌مغزند.

مارسل برای آنکه تسلای خاطری پیدا کند، به آلبرتین روی می‌آورد اما چون در هوا و هوسهایش غوطه‌ور گشته و به آلبرتین بدگمان است، او را وادار می‌کند تا ترکش کند و خود به بعلبک بازگردد.

مارسل با آلبرتین و زندگی با او خرسند به‌نظر نمی‌آمد اما با این حال، بدون او در خود احساس بدبختی می‌کرد. او سپس می‌شنود که آلبرتین از ساختمان خانه‌اش بر زمین افتاده و مرده است. مارسل نامه‌ای دریافت می‌کند که در آن آلبرتین پیش از مرگ خود نوشته و قول داده بود که به نزدش باز خواهد گشت.

مارسل که بیش از گذشته در خود احساس بدبختی

می‌کند، می‌کوشد در میان دوستانش سرگرمی و تفریحی برای خود پیدا کند اما آنها هم با گذشت زمان تغییر کرده بودند. مارسل با آنها سوان که بیمار شده بود، به‌زودی بدرود زندگی گفت و ژیلبر هم با روبر دو سن - لوپ ازدواج کرده بود. مادام و دورین که ثروتی به ارث برده بود، اکنون از طبقه نجیبای پیر پذیرایی می‌کرد. مارسل در یکی از میهمانی‌های او، آهنگی از ون تولل می‌شنود که موسیقیدانی به نام مورل Morel آن را می‌نواخت. مورل برادرزاده پیشخدمت سابقی بود که اکنون با حمایت بارون دو شارلو زندگی می‌کرد. مارسل که تندرستی خود را از دست داده بود، سالهای جنگ را در آسایشگاهی می‌گذراند و وقتی به پاریس باز می‌گشته، خیلی تغییر کرده بود. روبر دو سن - لوپ در جنگ کشته و راشل، معشوقه سن - لوپ، هنرپیشه‌ای مشهور شده بود. سوان نیز مردی بیوه‌ا که ازدواج کرده بود، میهماندار مد روزی شده و دوشیس دو گرمانت را در نزد خود پذیرفته بود. پرنس دو گرمانت نیز ثروتش را از دست داده، همسر اولش مرده و با مادام به‌خاطر ثروتش ازدواج کرده بود و بارون دو شارلو به ضعف پیری گرفتار آمده بود.

مارسل به آخرین میهمانی در خانه تجملاتی پرنس دو گرمانت می‌رود، در آنجا دختر ژیلبر، دو سن - لوپ را ملاقات می‌کند و درمی‌یابد که چقدر زمان سپری گشته و او چقدر پیر شده است.

مارسل در کتابخانه گرمانت‌ها به کتابی از ژرژساند G sand که سالها پیش مادرش برایش در کومبری خوانده بود، برمی‌خورد.

ناگهان یاد دیگر با خاطره‌ای، صدای زنگی به گوشش می‌رسد که عزیمت آقای سوان را اعلام می‌دارد و می‌داند که این صدا، انعکاسی است جاودانه در ذهنش. سپس درمی‌یابد که همه چیز در زندگی بیهوده است و زندگی خود را نیز از همان هنگام کودکی بیهوده از دست داده است. در همان لحظه با مکاشفه، ستمگری زمان را در میان همه کسانی که تا به حال آنها را شناخته است، لمس می‌کند.

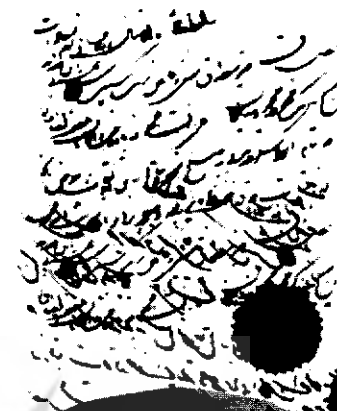


پروست سخت تحت تأثیر هانری برگسون، فیلسوف فرانسوی که فرضیه‌هایش درباره زمان، درخور توجه است، قرار گرفت. او همچنین آنا تول فرانس، مونتسکیو و جان راسکین، فیلسوف، منتقد هنری و مصلح انگلیسی را نیز می‌ستود.

داستانهای جنگ

ایستگاههای سه گانه اش

گفتگو



گفتگو با دکتر رضا سرشار

بخش اول



چندی پیش کتاب «نگاهی تازه به جنگ و صلح» از شما به چاپ رسیده. چه ضرورتی بود که «جنگ و صلح» را برای نقد انتخاب کردید؟

یک دوره ما جلساتی داشتیم برای نقد و بررسی رمان. این جلسات هم در حوزه هنری و هم در بنیاد جاناازان (دفتر هنر و ادبیات ایشار) تشکیل می شد. هر ماه یک رمان را انتخاب می کردیم و می خواندیم و دسته جمعی نقد می کردیم. البته گرداننده جلسه من بودم و طبیعی بود که بیشترین بار کار هم روی دوش خود بنده بود. یکی از آثاری که آنجا نقد شد، همین «جنگ و صلح» بود. من وقت زیادی روی این کار گذاشتم. چون هم اثر حجیمی بود و هم سنگین. وقت زیادی هم برای نقد آن اثر صرف کردم. این اثر، به اعتقاد عده ای، یکی از ده رمان برجسته جهان است؛ و البته، نگرشش به زندگی، یک نگاه الهی است. می دانید که هنوز هم پس از گذشت حدود ۱۵۰ سال از نگارش آن، باز هم تجدید چاپ می شود و در سراسر جهان خواننده دارد. یعنی جزء رمانهای کلاسیک جهان درآمده است.

اشاره کردید که نگرش این کتاب حجیم، نگرشی الهی است. چه تفاوتی هست در نگرش الهی و مذهبی به داستان یا نویسندگانی که نگاهشان الهی نیست. می خواهم سؤال کنم چه مشخصه هایی یک رمان را مذهبی و الهی نشان می دهد؟